



بیانات در دیدار اعضای ستاد مرکزی کنگره ملی شهدای سبزوار و نیشابور - 10 / خرداد / 1402

بسم الله الرحمن الرحيم (۱)

و الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله فى الارضين.

اولاً خوشامد عرض میکنم به برادران و خواهران عزیزى که این راه طولانى را طی کردند از نیشابور و سبزوار تشریف آوردند اینجا و این حسینیه‌ی ما را با نفس گرم خودشان و دل پُرمهر و محبت خودشان منور و نورانی کردند. از بیانات این دو برادر عزیز، فرماندهان سپاه‌های دو شهر سبزوار و نیشابور، صمیمانه تشکر میکنم. هر دو آقایان خیلی خوب صحبت کردند و آنچه لازم است در یک چنین همایشهایی مورد توجه باشد، در بیانات خودشان گنجانند و [این] انسان را خوشحال میکند که بحمدالله این احاطه‌ی فکری و ذهنی در این برادران وجود دارد. بنده دو سه مطلب یادداشت کرده‌ام که به شما عرض بکنم.

مطلب اول، تشکر از دست‌اندرکاران این همایشهای باارزش است؛ این خیلی مطلب مهمی است. عقیده‌ی من این است که این کاری که شما میکنید، یعنی همین تشکیل این همایشها، خودش یک جهاد بزرگ است. این کاری که شما دارید میکنید جهاد است؛ قدر این کار را بدانید. این همان جهادی است که نگذاشت خونهای مقدس ریخته‌شده‌ی در کربلا پایمال بشود؛ این همان جهاد است. این همان جهادی است که خدمات هزارساله‌ی بزرگان اسلام را، بزرگان دین را، بزرگان تشیع را، تا امروز زنده نگه داشته. اگر افرادی امثال شما همت نمیکردند، تلاش نمیکردند، بودند کسانی که انگیزه داشتند اینها را محو کنند از تاریخ، در همه‌ی دورانها؛ هم در گذشته بودند، هم امروز هستند کسانی که انگیزه دارند برای اینکه نگذارند این نشانه‌های عظمت معنوی در ملت‌ها زنده بماند، [انگیزه دارند] آنها را کم‌رنگ کنند و از بین ببرند. بارها شنیده‌اید که سعی کردند کربلا را نابود کنند، کربلایی نمائد، زمینی نمائد، قتلگاهی نمائد، یاد شهدایی باقی نمائد. این افراد امروز هم هستند؛ امروز هم کسانی منفعتشان و مصلحتشان این است که یادی از مجاهدتها باقی نمائد، یادی از این همه تلاشها باقی نمائد، یادی از خونهای پاک ریخته‌شده باقی نمائد. قدرتهای استکباری امروز موافق نیستند که نام شهیدان ما، یاد شهیدان ما، بر فراز پرچمهای بلند افتخار این کشور دیده بشود.

شما دارید ضدّ این حرکت شیطنت‌آمیز خباثت‌آلود تلاش میکنید؛ این شد جهاد. کسانی که در راه حق تلاش میکنند، اولین دشمنشان کسانی هستند که در رأس باطل قرار گرفته‌اند؛ نمیخواهند بگذارند اینها موفق بشوند، نمیخواهند بگذارند از اینها یادی و نامی بماند. خاصیت شهادت، جذب دلها است. جوان خارج از مذهب را شهادت رفیقش در سبزوار وادار میکند برود خدمت مرحوم آقای علوی (۲) و مسلمان بشود، شیعه بشود، بعد برود در جبهه به شهادت برسد؛ این هنر شهادت است. شهادت یک جوان، شهادت یک رفیق، شهادت یک همراه، فضا را با نور شهادت منور میکند، دلها را جذب میکند؛ خب این برخلاف مصلحت مستکبرین است، برخلاف مصلحت اهل باطل است؛ لذا با آن مبارزه میکنند. یک عده هم در داخل از این کارها میکنند. شما دارید جهاد میکنید، [لذا] در مقابل آنها ایستاده‌اید.

حفظ یاد شهید جهاد است؛ حفظ یاد شهیدپرور جهاد است. شهیدپرور کیست؟ پدر، مادر، معلم، همسر، رفیق خوب؛



اینها شهیدپرورد و یاد اینها را گرمی داشتن، جهاد است. یاد آن کسانی که از این جهاد در طول دفاع مقدس یا بعد از آن تا امروز پشتیبانی کردند، جهاد است؛ یاد آن بانویی که در ده «صد خرو» یا هر جای دیگر در خانه اش ده تا تنور میزند که برای رزمندگان نان بپزد، جهاد است؛ یاد او را زنده نگه داشتن خودش یک جهاد است. اینها را بایستی نگه داشت.

این یادها را باید حفظ کرد؛ به چه وسیله باید حفظ کرد؟ خب، دوستان گفتند کتاب، نوشته، دیواننویسی، و مانند اینها؛ همه‌ی اینها خوب است منتها سعی کنید تحقق پیدا کند، سعی کنید هنر را در خدمت این کار قرار بدهید. این حوادث میتواند موضوعاتی باشد برای نقاشی، برای رمان نویسی، برای شعر، برای ایجاد فیلم‌های جذاب که در سینما از این استفاده بشود، در نمایشهای مردمی استفاده بشود، در هنرهای گوناگون استفاده بشود؛ اینها چیزهایی است که باید انجام بگیرد؛ اینها کارهای مهمی است. شما حالا این همایش را در این دو شهر بزرگ و مهم تشکیل دادید؛ دنباله‌هایش را هم ادامه بدهید؛ یعنی نگذارید این جهاد، نیمه‌کاره بماند؛ کار بزرگی است. خب این مطلب اول ما که خود شما باید قدر این کارتان را درست بشناسید و هر چه ممکن است با قوت، با سلیقه، با همت، با پشتکار، با وحدت کلمه اینها را ان شاء الله انجام بدهید.

مطلب دومی که من یادداشت کرده‌ام تا عرض بکنم، منقبت نشابور و سبزوار است؛ یکی از وظایف بزرگ ما این است که شناسنامه‌های شهر خودمان را به جوانهایمان بشناسانیم؛ این کار آن‌چنان که باید انجام نمیگیرد؛ قبل از انقلاب که این کارها تقریباً صفر و نزدیک به صفر بود. بنده مکرر به سبزوار و نشابور آمده‌ام، مانده‌ام، سخنرانی‌ها کرده‌ام، با مردم مأنوس بوده‌ام؛ آن وقتها این حرفها نبود و اهمیتی به گذشته‌ی با عظمت و پُرشکوه این شهرها داده نمیشد. نشابور و سبزوار دو گنجینه‌اند؛ گنجینه‌ی تاریخ اسلام و تمدن اسلامی ما و تمدن ایرانی ما. دو گنجینه‌اند که باید حفظ بشوند، بایستی معرفی بشوند. حالا در گزارشهای آقایان بود که دانشنامه‌ی این شهرها تهیه بشود؛ بله، [باید] تهیه بشود، شناخته بشود. جوان نشابوری، جوان سبزواری [باید] بدانند که وارث چه حقایقی، چه زیبایی‌هایی، چه شکوه و عظمتی از لحاظ معنوی، از لحاظ علمی، از لحاظ تاریخی است؛ این را جوانهای ما باید بدانند تا احساس هویت کنند، احساس شخصیت کنند. این جور نیست که ما به چشم دو آبادی قدیمی یا دو شهر قدیمی و تاریخی به اینها نگاه کنیم؛ نه، اینها – هم نشابور، هم سبزوار – دو راوی صادق و عینی تمدن اسلامی ما هستند؛ راوی تمدنتند، راوی فرهنگند. آن هم نه راوی زبانی؛ راوی عینی، راوی محسوس و مشهود. از فضل‌بن‌شاذان نیشابوری تا هزار سال بعد از آن، [یعنی زمان] حاج مَلاهادی سبزواری، ببینید این فاصله‌ی هزارساله پُر از ستاره‌های درخشان است. این فاصله را که نگاه میکنیم پُر از خاطره است؛ خاطره‌های تمدنی، خاطره‌های عظمت. بین فضل‌بن‌شاذان و حاج مَلاهادی و بین عطار نیشابوری و حمید سبزواری، ببینید این توازن و تعادل چقدر زیبا است. حدود هفتصد سال فاصله است بین این دو مرد؛ هر دو برای اسلام کار کردند، برای معرفت کار کردند، برای آینده‌ی ملت کار کردند، برای رشد دادن به مفاهیم ذهنی ملت ایران کار کردند، تلاش کردند.

حالا من دو نفر یا چهار نفر را اسم می‌آورم، [اما] صدها، بلکه هزارها نفر از این قبیل در تاریخ این دو شهر وجود دارند؛ اینها [باید] شناخته بشوند، اینها [باید] معرفی بشوند. دیگران تاریخ ندارند، برای خودشان تاریخ میسازند؛ تاریخهای خلاف واقع. شما ملاحظه کنید، حتی در تلویزیون ما هم نشان میدهد که فلان کشوری که هیچ تاریخ باشکوه و باارزشی ندارد، داستانهای دنباله‌دار، ۱۰۰ قسمت، ۱۵۰ قسمت درست میکنند؛ تاریخ میسازند برای خودشان، حکمت میسازند برای خودشان، حکومت میسازند برای خودشان؛ ما داریم، [ولی] یادمان نیست.



شرح کتاب لمعه‌ی دمشقیّه، کتاب درسی امروز طلبه‌های ما است. اصلاً خود کتاب لمعه به درخواست سبزواری‌ها نوشته شده. سبزواری‌ها در زمان سرداران نامه نوشتند به شهید اوّل (۳) در شام، گفتند: آقا ما حکومت تشکیل داده‌ایم، شما بیاوید اینجا بمانید. شهید گفت: من نمیتوانم بیاوم اما این کتاب را برایتان میفرستم. لمعه را در واقع خراسانی‌ها به وجود آوردند. امروز شرح این کتاب بعد از پانصد ششصد سال جزو کتابهای درسی ما است؛ اینها چیزهای کمی است؟ اینها چیزهای کوچکی است؟ اینها شناسنامه‌ی این شهرهای شما است. این شناسنامه‌ها را جوانهای ما باید بدانند. این هم عرض ما در مورد شهرهای شما.

البته من در زمینه‌ی این دو شهر [صحبت کردم ولی] بقیّه‌ی شهرهای ایران، سرتاسر کشور، کم و بیش همین جورها است؛ البته اغلب شهرها، نه همه؛ همین سوابق، همین افتخارات، همین تاریخ باارزش را خیلی از شهرهای کشور ما دارند. حالا چون خود من خراسانی هستم، با این دو شهر هم آشنا هستم، روی اینها تکیه میکنم والا همه جا همین جور است و این معنا وجود دارد. اینها را زنده کنید، این شناسنامه‌ی شهر شما است.

مطلب بعدی راجع به منقبت شهیدان ما است، که اینجا دیگر زبان واقعاً قاصر است. حقیقتاً [اگر] انسان بخواهد درباره‌ی شهیدان حرف بزند، زبانش قاصر است از اینکه بخواهد درباره‌ی عظمت شهیدان و ارزش شهیدان چیزی بگوید؛ حرفشان، سلویشان، رفتارشان، وصیّت‌نامه‌هایشان درس است. وصیّت‌نامه‌هایشان واقعاً درس است. امام توصیه کردند در سخنرانی عمومی که بروید وصیّت‌نامه‌ی شهدا را بخوانید. (۴) واقعاً خواندن دارد. اینجا یک جوان پُرشور مؤمن از جان گذشته‌ی سبزواری، شهید ناصر باغانی، (۵) وصیّت‌نامه دارد. او یک جوان در سنین حدود بیست سال است. جا دارد که انسان آن وصیّت‌نامه‌اش را ده بار بخواند، بیست بار بخواند! بنده مکرراً خوانده‌ام؛ او یک جوان است. شهید نورعلی شوشتری، (۶) یک مرد جاافتاده‌ی میان‌سن، که عمری را به جهاد و مجاهدت در راه خدا و فداکاری گذرانده، او هم وصیّت‌نامه دارد؛ پُر از حکمت. چند سطر از این وصیّت‌نامه را انسان نگاه کند، [میبیند] واقعاً حکمت کامل است. خب بنده شهید شوشتری را از نزدیک می‌شناختم؛ انسان در مراودات عادی حدس نمیزند که این قدر عمق در شخصیت این آدم وجود دارد، اما وجود دارد.

این وصیّت‌نامه‌ها درس است؛ اینها میشوند الگو. توصیف شهیدان برای امثال بنده واقعاً ممکن نیست، [یعنی] خیلی برتر و بالاتر و لطیف‌تر و نورانی‌تر از آن هستند که ما بتوانیم اینها را درست توصیف کنیم و بیان کنیم، اما بایستی اینها را الگو قرار بدهیم. همه‌ی اینها الگویند؛ شهیدان الگویند.

حالا شهید شوشتری یک جور، شهید برونسی (۷) یک جور، شهید باغانی یک جور، شهید حمیدرضا الداغی (۸) – که شهادتش افکار عمومی کشور را تکان داد – یک جور؛ اینها همه الگویند. هر کدام به یک نحوی، هر کدام از یک سویی، از یک جهتی میتوانند الگوی ما قرار بگیرند. حالا البته بنده اسم سه چهار شهید را آوردم؛ سبزواری و نشابور بر روی هم حدود ۴۵۰۰ شهید دارند که هر کدام از اینها میتوانند به عنوان یک برونسی، به عنوان یک باغانی محاسبه بشوند؛ هر کدام از اینها یک داستان جداگانه‌ای، یک مسئله‌ی جداگانه‌ای دارند؛ انسان شرمنده میشود از اینکه بخواهد نام اینها را بیاورد.

خب بحمدالله ماجرای خاطره‌نویسی شهیدان، یک ماجرای راه‌افتاده‌ای در کشور است که باید تقویت بشود؛ باید بیشتر و بهتر با هنرمندی کامل نوشته بشود، این کتابها را جوانها بخوانند، همه بخوانند ان‌شاءالله و استفاده کنند.



امیدواریم ان شاء الله خدای متعال ما را با اینها محشور کند؛ ما را دنباله‌رو اینها قرار بدهد؛ ما را از شفاعت اینها محروم نکند؛ روح مطهر این شهیدان را از ما راضی کند و روح مطهر امام بزرگوار را که او این جریان را ایجاد کرد، ان شاء الله با پیغمبر محشور کند.

مجدداً از همه‌ی شما به خاطر اینکه اینجا تشریف آوردید، به خاطر اینکه این همایشها را تشکیل دادید، تشکر میکنم؛ توفیقات شما را از خدا مسئلت میکنم، و سلام گرم و صمیمی خودم را به مردم سبزوار و نشابور به وسیله‌ی شما ابلاغ میکنم.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

(۱) در ابتدای این دیدار، سرهنگ هادی موحدنیا (فرمانده ناحیه‌ی مقاومت بسیج سبزوار و دبیرکل کنگره) و سرهنگ علی نیک‌یاد (فرمانده ناحیه‌ی مقاومت بسیج نیشابور و دبیرکل کنگره) گزارشهایی ارائه کردند.

(۲) حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمدحسن علوی سبزواری

(۳) شیخ شمس‌الدین محمدبن مکی، معروف به شهید اول، مؤلف لمعه‌ی دمشقیه

(۴) صحیفه‌ی امام، ج ۱۴، ص ۴۹۱، سخنرانی در جمع اقشار مختلف مردم (۱/۴/۱۳۶۰)؛ «... این وصیت‌نامه‌هایی که این عزیزان مینویسند مطالعه کنید. پنجاه سال عبادت کردید، و خدا قبول کند، یک روز هم یکی از این وصیت‌نامه‌ها را بگیرید و مطالعه کنید و تفکر کنید...»

(۵) شهید ناصرالدین باغانی از دانشجویان دانشگاه امام صادق (علیه السلام) بود که در دوران دفاع مقدس، در جبهه حاضر شد و در تاریخ ۱۱ اسفندماه ۱۳۶۵ در عملیات کربلای پنج به شهادت رسید.

(۶) شهید سرتیپ نورعلی شوشتری (فرمانده قرارگاه قدس نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) در ۲۶ مهرماه ۱۳۸۸ در همایش «وحدت اقوام و مذاهب سیستان و بلوچستان» که با شرکت عشایر بلوچ در منطقه‌ی «پیشین» جریان داشت، بر اثر انفجاری انتحاری توسط تروریست‌ها، به همراه چند تن از فرماندهان سپاه به شهادت رسید.

(۷) شهید عبدالحسین برونسی فرمانده تیپ ۱۸ جوادالائمّه در دوران دفاع مقدس بود که در تاریخ ۲۳ اسفندماه ۱۳۶۳ در عملیات بدر به شهادت رسید.

(۸) شهید حمیدرضا الداغی، جوان غیرتمند سبزواری بود که در تاریخ ۸ اردیبهشت‌ماه سال جاری برای دفاع از نوامیس در مقابل مزاحمان وارد عمل شد که با ضربات چاقوی آنها به شهادت میرسد.